

بنی‌صدر؛ وفاداری به حق، حتی در برابر قدرت - نویسنده: حمید رفیع

به یاد ابوالحسن بنی‌صدر؛ از «فضای حق» تا ایستادگی در برابر استبداد

در سالگرد درگذشت ابوالحسن بنی‌صدر، با احترام به یاد و جایگاه او، باید به پرسش‌هایی پاسخ داد که سال‌ها درباره شخصیت، عملکرد و مواضع او مطرح شده‌اند؛ پرسش‌هایی که بخش مهمی از آنها در فضای قدرت و از سوی مخالفان سیاسی او شکل گرفت و سپس به‌عنوان «واقعیت» تکرار شد.

این پرسش‌ها را نباید نادیده گرفت. برعکس، باید آنها را روشن، صریح و مستند مطرح کرد و پاسخ داد؛ نه برای دفاع کورکورانه از بنی‌صدر، بلکه برای روشن کردن حقیقت و پایان دادن به روایت‌هایی که بدون بررسی تاریخی، سال‌ها تکرار شده‌اند.

آیا بنی‌صدر واقعاً خودخواه و خودرأی بود، یا استقلال رأی او با خودخواهی یکی گرفته شد؟

آیا مخالفت او با تصمیم‌های قدرت، ناشی از جاه‌طلبی سیاسی بود، یا دفاع از اصولی که برای آنها انقلاب شده بود؟

آیا او واقعاً در برابر آزادی و حقوق مردم ایستاده بود، یا در مواردی که با اجبار و سرکوب مخالفت کرد، همین مواضع بعدها علیه او به کار گرفته شد؟

و در نهایت، آیا تاریخ را باید با روایت پیروزان قدرت نوشت، یا با بازگشت به اسناد، شهادت‌ها و واقعیت‌های آن دوران؟

این مقاله تلاشی است برای پاسخ دادن به همین پرسش‌ها؛ برای جدا کردن واقعیت از تبلیغات، حقیقت از روایت قدرت، و قضاوت تاریخی از اتهام سیاسی.

زیرا اگر قرار است درباره بنی‌صدر قضاوت کنیم، باید یک معیار روشن داشته باشیم:

حق، نه قدرت.

در «فضای قدرت»، مخالفت با حاکمیت می‌تواند دشمنی تلقی شود، استقلال رأی خودخواهی نام بگیرد و پرسش، تهدید به شمار آید.

اما در «فضای حق»، انسان صاحب حق است.

حق	دارد	بیندیشد.
حق	دارد	کند.
حق	دارد	کند.
و حق دارد در برابر قدرت بایستد.		

استقلال رأی، خودخواهی نیست.

وقتی حق در برابر مصلحت قدرت قرار می‌گیرد

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها درباره بنی‌صدر این است که آیا مخالفت‌های او با برخی تصمیم‌های حاکمیت، ناشی از خودخواهی و جاه‌طلبی بود، یا از یک نگرش اصولی نسبت به حقوق ملت و آینده ایران سرچشمه می‌گرفت؟

برای پاسخ، باید به رفتار و مواضع او در مقاطع حساس آن دوران بازگشت.

در جریان گروگان‌گیری سفارت آمریکا، بنی‌صدر با ادامه این وضعیت مخالف بود و هشدار می‌داد که این اقدام می‌تواند ایران را در موقعیتی خطرناک قرار دهد.

مسئله فقط اختلاف میان دو سیاستمدار نبود.

مسئله این بود:

آیا می‌توان به نام انقلاب، حقوق و آزادی انسان‌ها را نادیده گرفت؟

همین معیار را می‌توان در برخورد او با مسئله شکنجه و سرکوب نیز بررسی کرد. هنگامی که گزارش‌هایی درباره شکنجه و نقض حقوق زندانیان مطرح شد، مسئله برای بنی‌صدر فقط یک اختلاف سیاسی نبود؛ مسئله، **حق انسان بود.**

و اینجاست که مفهوم «فضای حق» اهمیت پیدا می‌کند.

اگر شکنجه ناحق است، ناحق است؛ چه قربانی آن مخالف ما باشد و چه همفکر ما.

اگر تحمیل ناحق است، ناحق است؛ چه از سوی دشمن باشد و چه از سوی کسانی که خود را دوست و همسنگر ما می‌دانند.

حق، با مصلحت قدرت تغییر نمی‌کند.

حتی مهدوی کنی مخالفت با حجاب اجبار را روایت کرده است

آیت‌الله محمدرضا مهدوی کنی، عضو شورای انقلاب و وزیر کشور وقت، خود روایت کرده است که بنی‌صدر با اجباری کردن حجاب مخالفت می‌کرد.

او از زبان بنی‌صدر نقل می‌کند:

«من حتی به خانم خودم هم نمی‌گویم که لچک سرت کن؛ دلش می‌خواست سرش کند، دلش هم نخواست نکند!»

و در ادامه، موضع بنی‌صدر را چنین نقل می‌کند:

«حجاب یک امر شخصی است، نه یک امر اجتماعی؛ هر کس دلش می‌خواهد حجاب داشته باشد، هر کس هم نمی‌خواهد نداشته باشد.»

این روایت، دست‌کم به‌عنوان **شهادت یک مقام سیاسی آن دوره**، نشان می‌دهد که بنی‌صدر با **تحمیل حکومتی حجاب** مخالف بوده است.

و این دقیقاً همان مرزی است که میان «فضای حق» و «فضای قدرت» وجود دارد:

در فضای قدرت، اجبار اصل است؛ در فضای حق، انسان صاحب حق است.

اختلاف نظر، خودخواهی نیست

یکی از اتهام‌هایی که بارها علیه بنی‌صدر تکرار شده، «خودرأیی» و «خودخواهی» است.

اما باید میان **اختلاف نظر، استقلال رأی و تحمیل اراده** تفاوت گذاشت.

انسانی که نظر مستقل دارد، الزاماً خودخواه نیست.

سیاستمداری که با تصمیم رهبران دیگر مخالفت می‌کند، الزاماً قصد سلطه بر دیگران ندارد.

در سال‌های نخست جنگ نیز بنی‌صدر با فرماندهان و مسئولان مختلف اختلاف نظر داشت؛ اما صرف اختلاف نظر را نمی‌توان دلیل تحقیر دیگران یا خودبزرگ‌بینی دانست.

در شرایط پیچیده جنگ، تصمیم‌گیری‌های نظامی و سیاسی می‌توانست محل اختلاف جدی باشد.

جامعه آزاد، جامعه‌ای نیست که همه در آن یک نظر داشته باشند.

جامعه آزاد جامعه‌ای است که در آن انسان‌ها حق دارند اختلاف نظر داشته باشند، بدون آنکه صرف مخالفت، دشمن یا خائن خوانده شوند.

در «فضای حق»، انسان‌ها می‌توانند با یکدیگر اختلاف داشته باشند؛ اما یکدیگر را از حق داشتن نظر محروم نمی‌کنند.

بنی‌صدر و خمینی؛ اختلافی بر سر آینده ایران

اختلاف میان بنی‌صدر و خمینی را نمی‌توان فقط به یک رقابت شخصی یا نزاع بر سر قدرت تقلیل داد.

در پس این اختلاف، پرسشی اساسی درباره آینده نظام سیاسی ایران وجود داشت:

آیا انقلاب قرار بود فقط حاکم را تغییر دهد، یا رابطه انسان با قدرت را نیز تغییر دهد؟

اگر قرار بود استبداد گذشته کنار گذاشته شود، آیا جایگزین آن می‌توانست شکل دیگری از تمرکز قدرت باشد؟
بنی‌صدر بارها بر این نگرش تأکید داشت که:

«انقلاب نکردیم که استبدادی را ببریم و استبدادی جدید جانشینش کنیم.»

معنای این سخن فراتر از یک اختلاف سیاسی بود.

انقلاب قرار نبود فقط نام حاکم را تغییر دهد؛ قرار بود رابطه قدرت با مردم را تغییر دهد.

قرار بود انسان ایرانی از رعیت به شهروند تبدیل شود.

از همین‌جا باید پرسید:

چه	چیزی	تغییر	کرده	است؟	فقط	نام	حاکم؟
----	------	-------	------	------	-----	-----	-------

وقتی مخالفت با قدرت، هزینه دارد

پس از برکناری بنی‌صدر، زندگی سیاسی او وارد مرحله‌ای دیگر شد.

او مجبور به ترک ایران شد و مبارزه سیاسی خود را در خارج از کشور ادامه داد.

این بخش از زندگی او نیز باید بدون افسانه‌سازی و بدون نفرت‌پراکنی بررسی شود.

اما یک نکته روشن است:

گاهی هجرت، پایان مبارزه نیست؛ تغییر شکل مبارزه است.

بنی‌صدر پس از خروج از ایران همچنان درباره ساختار قدرت، حقوق ملت و آینده سیاسی کشور سخن گفت و به نقد جمهوری اسلامی ادامه داد.

بنابراین، اگر بخواهیم او را صرفاً با عنوان «رئیس‌جمهور برکنار شده» به یاد بیاوریم، بخش مهمی از داستان را نادیده گرفته‌ایم.

فضای حق؛ جمع شدن بر سر اصل، نه بر سر شخص

«فضای حق» به این معنا نیست که همه باید یک شخصیت یا یک سازمان را بپذیرند.

برعکس.

در فضای حق، اتحاد باید بر اساس اصول شکل بگیرد، نه تقدس اشخاص.

استقلال، آزادی، حاکمیت ملت و حقوق انسان باید معیار باشند.

اگر یک ائتلاف سیاسی بر اساس این اصول شکل می‌گیرد، مشروعیت آن تا زمانی معنا دارد که اعضای آن به همان اصول وفادار بمانند.

هیچ ائتلافی از اصولی که به خاطر آنها شکل گرفته، مهم‌تر نیست.

اگر یک سازمان، رهبر یا جریان سیاسی از آن اصول فاصله گرفت، نام گذشته، سابقه مبارزه یا رابطه سیاسی نباید باعث شود نقض حق را نادیده بگیریم.

سکوت در برابر نقض حق، خیانت به همان آرمانی است که زمانی به خاطرش مبارزه کرده‌ایم.

رجوی و آزمون بزرگ وفاداری به اصول

همین معیار باید درباره همه جریان‌های سیاسی، از جمله مجاهدین و مسعود رجوی نیز به کار گرفته شود.

اگر همکاری سیاسی بر اساس استقلال، آزادی و حقوق ملت شکل گرفته باشد، ارزش آن همکاری وابسته به وفاداری طرفین به همین اصول است.

اما اگر یک رهبر یا یک سازمان بعدها از این اصول فاصله بگیرد، تاریخ گذشته نمی‌تواند نقض حقوق امروز را توجیه کند.

اصل بالاتر از ائتلاف است.

حق بالاتر از شخص است.

وفاداری واقعی به یک آرمان گاهی به معنای سکوت نیست؛ بلکه به معنای اعتراض است.

گاهی باید بتوان گفت:

«تو از اصلی که به خاطر آن با تو همراه شدم، فاصله گرفته‌ای.»

این، خیانت به یک دوست نیست.

وفاداری به اصل است.

هیچ کس نباید جای حق بنشیند

بزرگترین خطر «فضای قدرت» آن است که شخص، رهبر، سازمان یا مصلحت سیاسی جای اصل را بگیرد.

در چنین فضایی، قدرت به معیار حقیقت تبدیل می‌شود.

اما در «فضای حق»:

هیچ شخصی اصل نیست.

هیچ سازمانی اصل نیست.

هیچ رهبری اصل نیست.

حق اصل است.

این اصل باید درباره همه صدق کند؛ درباره حکومت، مخالفان حکومت، احزاب، سازمان‌ها و حتی درباره خود بنی‌صدر.

هیچ کس نباید از نقد مصون باشد.

اگر از بنی‌صدر دفاع می‌کنیم، نباید او را مقدس کنیم.
اگر از مخالفان او انتقاد می‌کنیم، نباید خود را از نقد مصون بدانیم.

معیار باید یکی باشد.

حق، نه قدرت.

وفاداری نخست به حق است، نه به شخص

یکی از بزرگترین درس‌هایی که می‌توان از تاریخ بنی‌صدر گرفت این است که نباید انسان‌ها را جایگزین اصول کنیم.

نباید شخصیت‌ها را به جای حقیقت بنشانیم.

نباید سابقه مبارزه را به مصونیت از نقد تبدیل کنیم.

نباید رابطه سیاسی را بر حق مقدم بدانیم.

و نباید به خاطر ترس از قدرت، پرسش کردن را کنار بگذاریم.

حقیقت از پرسش نمی‌ترسد؛ این قدرت است که از پرسش می‌ترسد.

برای شناخت بنی‌صدر نیز باید همین روش را به کار گرفت:

اسناد را بخوانیم.

روایت‌های مختلف را مقایسه کنیم.

اتهام‌ها را بررسی کنیم.

شهادت‌ها را کنار اسناد قرار دهیم.

و در نهایت، به جای آنکه بپرسیم «چه کسی این حرف را زده است؟»، بپرسیم:

«آیا این حرف با واقعیت تاریخی سازگار است؟»

زیرا مسئله فقط بنی‌صدر نیست.

مسئله، روش قضاوت ما درباره تاریخ است.

پرسشی که هنوز باقی است

ابوالحسن بنی‌صدر رفت؛ اما پرسشی که زندگی سیاسی او پیش روی ما گذاشت، هنوز باقی است:

آیا برای رسیدن به قدرت مبارزه می‌کنیم، یا برای آنکه قدرت در خدمت حق انسان و حاکمیت ملت قرار گیرد؟

اگر پاسخ ما دومی است، باید آماده باشیم که حق را حتی زمانی که علیه خودمان است، حق بدانیم.

باید بتوانیم قدرت را نقد کنیم، حتی اگر قدرت متعلق به کسانی باشد که زمانی با آنها همراه بوده‌ایم.

باید بتوانیم از انسان دفاع کنیم، حتی اگر آن انسان مخالف ما باشد.

و باید بتوانیم در برابر دروغ بایستیم، حتی اگر سال‌ها تکرار شده باشد.

زیرا حقیقت با تکرار دروغ تغییر نمی‌کند.

و تاریخ، فقط روایت کسانی نیست که قدرت را در اختیار داشته‌اند.

معیار، حق است؛ نه قدرت.

یاد ابوالحسن بنی‌صدر و همه جان‌باختگان راه استقلال و آزادی ایران گرامی باد.

راه حق، با رفتن اشخاص پایان نمی‌یابد.

تا زمانی که انسان صاحب حق است، این راه ادامه دارد. شاد باشید